

اخلاق و تحولات اجتماعی

□□ تألیف: محمد رفیع محمودیان

از دانشگاه آپسالا - سوئد

آسوده تر و دلنشین تری خواهند داشت، بدیهی به نظر می‌رسد. اگر گروهی از افراد را در نظر بگیریم که بیش از گروه دیگر تحت شرایط مشابه اقتصادی - اجتماعی به قواعد اخلاقی پای بند هستند، به سادگی می‌توان اندیشید که افراد گروه اول از مزایای بیشتری در زندگی برخوردارند. از آنرو که چندان با قتل و تجاوز و دزدی و دروغ و... روبرو نیستند، با تشویش خاطر و هراس کمتری روزگار می‌گذرانند. روحیه فداکاری و تعاون کمکشان می‌کند تا مشکلات را با همکاری یکدیگر بهتر حل کنند، و راستگویی و درستکاری لذت گفتگو و مصاحبت و همکاری را برایشان به ارمغان می‌آورد.

اما در جهان مدرن کنونی، به زندگی «خوب» مبتنی بر امنیت، آرامش، دلنشینی مصاحبت و همکاری بهای زیادی داده نمی‌شود. در جهانی که پیچیدگی، تغییر، شتاب و پهنآوری از ویژگیهای آن است، سطح بالای (رفاهی و مصرفی) زندگی، قدرت برای مشارکت در پروسه تصمیم‌گیری سیاسی و اثر گذاشتن بر آن و احساس وابستگی به یک جمع بزرگ همگون (جامعه) بعنوان یک قدرت قابل اتکاء، از هر چیز دیگر برای بهره‌مندی از یک زندگی «خوب» مهمتر می‌نماید. اینها شرایطی است که به انسان مدرن اجازه می‌دهد آنچه را خود راه زندگی خوب می‌داند، در دوران بشدت متحول کنونی دنبال کند. از اینرو، انسانهای امروز تمایل دارند در جوامعی زندگی کنند که از پویائی و پیشرفت اقتصادی بهره‌جویند، از دموکراسی سیاسی برخوردار باشند و به چنان یگانگی اجتماعی مجهز باشند که کارکرد نهادهای گوناگون را در هماهنگی با یکدیگر به خوبی فراهم سازند.

رابطه اخلاق با این تمایلات و گرایشهای انسانهای مدرن چیست؟ آیا پیروی از قواعد اخلاقی نقشی در پیدایش این تمایلات و گرایشها دارد، یا به بیان دقیقتر: آیا اخلاق، بعنوان یک عامل، نقشی اساسی در ایجاد سطح زندگی بالاتر، پایه‌گذاری و گسترش دموکراسی و تعمیق همبستگی اجتماعی دارد؟ هم‌اکنون جوامع گوناگونی در جهان، تا حدودی معین، از این مظاهر و جنبه‌های زندگی خوب از نوع مدرن برخوردارند. پرسش اینست که آیا

نقش اخلاق را در زندگی و فعالیت فردی و گروهی انسانها به سختی می‌توان نادیده گرفت. کم نیستند کسانی که در تلاشهایشان در زندگی روزمره پیروی کامل از برخی یا همه قواعد اخلاقی را همیشه یا غالباً در مد نظر دارند. یکی به راستگویی توجه ویژه نشان می‌دهد، دیگری به درستکاری، شخص سومی به حس تعاون و فداکاری و شخص چهارمی به هر یک از این سه اصل. انسانها حتی در مکالمات روزانه‌شان نشان می‌دهند که برای انسجام اخلاقی دیگران اهمیت قائل هستند. بخش مهمی از مکالمات روزانه ما انسانها اختصاص به نقد یا تمجید اخلاقی دیگران دارد.

شکی نیست که هیچ کس نمی‌تواند بدون پیروی از قواعد اخلاقی به زندگی و کار و تلاش ادامه دهد. اخلاق عبارت از هنجارها یا ارزش‌های خاص یک جامعه در یک زمان خاص نیست که براساس زمان و مکان تغییر کند تا هر فردی که به پیروی از قواعدش علاقه ندارد یا تغییر مکان زیستش یا با اختیار کمی حوصله خود را از مشکل وابستگی به آنها برهاند. قواعد اصلی اخلاقی قواعدی فرازنده (transcendental) هستند که بطور عموم برای همه انسانها، در همه ادوارهای تاریخی و مکانهای جغرافیائی، به یکسان وجود دارند. پیروی از این قواعد آنچنان برای ادامه حیات انسان ضروری بنظر می‌رسند که احتیاج چندانی به استدلال برای اثبات درستی و برحق بودن آنها احساس نمی‌شود. آیا پذیرفتن درستی حکم اخلاقی منع کشتن دیگران مشکل است؟ حتی قاتلین حرفه‌ای سالم (بدون بیماری روانی) حاضر نیستند این حکم را از نظر اصولی رد کنند، چه می‌دانند در صورت آزادی اخلاقی کشتن دیگران زندگی آنچنان هراسناک می‌گردد که ادامه‌اش، حتی برای آنها، دیگر چندان ارزشمند نیست. در مورد راستگویی نیز وضع به همین گونه است. آیا می‌توان استدلال کرد که دروغگویی به همان اندازه درست است که راستگویی؟ چند نفر از ما تمایل دارند، با این پیش فرض که دوستان و نزدیکان‌شان به همان اندازه حق دارند دروغ بگویند که حرف راست را، با آنها وارد گفتگو بشوند تا از مصاحبت با آنها احساس لذت کنند؟ این که انسانها هر چه بیشتر از قواعد اخلاقی پیروی کنند زندگی امن تر،

هنجارها مستقیماً متأثر از آموزشهای اخلاقی مذاهب است.

به نظر «وبر»، مذاهب شرط رستگاری (در مورد مذاهب الهی) و آرامش و بهروزی (در مورد مذاهب غیر الهی کیهانی) انسانها را پیروی آنان از قواعد اخلاقی شان می‌دانند و این قواعد اخلاقی، بدون شك، در تمامی مذاهب كم و بیش يكسان است. كشتن انسانی بيگناه، دزدی، تزویر و دروغگویی در همه مذاهب رفتارهایی نادرست و نكوهیده به شمار می‌آید. آنچه قواعد اخلاقی مذاهب گوناگون را از هم جدا می‌سازد، تعیین چگونگی روحیه انسان در برخورد با زندگی روزانه است. درحالی كه از چشم انداز برخی از مذاهب (مذاهب الهی و مذاهب هندی) زندگی روزمره چنان فرد مؤمن را به شر و فساد یا زیر پا گذاشتن قواعد اخلاقی و سوسه می‌كند كه وی پیوسته باید خود را از آلودگی به آنها برهاند، از دید برخی دیگر از مذاهب، همین زندگی روزانه از آنگونه نظم و انسجامی بهره مند است كه انسان معتقد می‌تواند در پناه هماهنگی با آن به يك زندگی خوب مبتنی بر پیروی از قواعد اخلاقی دست یابد. رهایی از آلودگی به فساد و شر زندگی روزانه، به باور مذاهب، می‌تواند از دو طریق تأمین گردد: یکی از راه عزلت‌گزینی عرفانی و دوری جستن از شر و شور جهان (طبق مذاهب هندی) و دیگری از راه ریاضت‌كشی فعال و دخالت مستقیم در زندگی روزانه برای سازماندهی آن بر اساس باورها و قواعد اخلاقی.^۳ «وبر» تأکید می‌كند كه پروتستانتیسم پیرایشگر بیش از هر مذهب دیگری انسانها را همزمان از يكسو به ریاضت‌كشی فعال و دوری كردن از وسوسه لذتهای زندگی روزانه، و از سوی دیگر به دخالت مستقیم در همین زندگی روزانه و سازماندهی آن بر مبنای قواعد اخلاقی مذهبی فرا می‌خواند. پیرایشگری از انسانها می‌خواهد در زندگی معمولی، فعال و مداخله‌گر باشند ولی در عین حال با همین فعالیت و مداخله‌گری، يك زندگی اخلاقی را بر پایه درستکاری، راستگویی و مهار كردن هوی و هوس لحظه‌ای خود پیش ببرند.^۴

برای «وبر»، يك عامل اساسی در تكامل سرمایه‌داری عقلانی مدرن، تلاش اعضای گروهها و جوامع پروتستانی در عملی ساختن هنجارهای اخلاقی مورد باورشان در زندگی روزانه بوده است. اینکه سرمایه‌داری مدرن در غرب شكل گرفته، مستقیماً به این نكته مربوط می‌شود كه بخش اصلی و آخرین تكامل فرهنگی مسیحیت به سوی پروتستانتیسم در همین غرب روی داده است. سرمایه‌داری مدرن غربی چیزی نیست جز فعالیت هماهنگ سوداگرانی كه حسابگرانه و مداوم به سودجویی مشغولند، و چنین نظامی به عقیده «وبر» نمی‌تواند برقرار گردد مگر اینکه عاملان اقتصادی‌ای وجود داشته باشند كه بخواهند حسابگرانه با مهار كردن هوی و هوس لحظه‌ای خود و با در نظر گرفتن چشم انداز يك زندگی طولانی اقتصادی به فعالیت بپردازند.^۵

سرمایه‌داری عقلانی مدرن در پایان قرون وسطی در شهرهای اروپای غربی پا به عرصه وجود نهاد. «وبر» اشاره می‌كند كه زندگی اجتماعی باشندگان این شهرها در شكل‌گیری اقتصاد مدرن نقش عمده‌ای داشته است. زندگی افراد در این شهرها در ارتباطی وسیع و عمیق با يكدیگر يك كل همگون یعنی زندگی جماعتی را می‌ساخت. مبنای پایه ساختاری این روابط وابستگی و اعتماد انسانها به يكدیگر بود.^۶ وابستگی و اعتماد از آنچه به دست می‌آمد كه هر كس خود را از نظر اخلاقی موظف می‌دید با كف نقش اجتماعی خود را به خوبی ایفا كند و قراردادهای اخلاقی را ارج نهاد. پیرایشگری (كالونیسیم) درست در همین شهرها زائیده شد و نضج گرفت. كالونیسیم محرکی گردید برای اینکه اقتصاد نوپای سرمایه‌داری مدرن گسترش یابد و سرتاسر زمینه فعالیت‌های اقتصادی را بپوشاند. جنبه برانگیزنده كالونیسیم در آن بود كه انسانها را تشویق به كنترل هرچه بیشتر خود و روی آوردن به دخالت شدیدتر در زندگی

اخلاق نقشی در فراهم آوردن زمینه پیدایش این مظاهر و جنبه‌ها داشته است؟

جامعه‌شناسان قرن بیستم (از آخرین دهه قرن نوزدهم تا كنون) از «ماكس وبر» تا «يورگن هابرماس» به این سوال پاسخ مثبت می‌دهند. اینان برخلاف ماركس و تفكر ماركسیستی، تنها عوامل اجتماعی و اقتصادی را در شكل‌دهی اوضاع اقتصادی، اجتماعی و سیاسی يك جامعه مهم نمی‌دانند، بلكه تأکید می‌ورزند كه اخلاق بعنوان يك عامل مستقل نقش مهمی در شكل بخشیدن به اوضاع كلي يك جامعه ایفا می‌كند. هیچ يك از جامعه‌شناسان برجسته قرن حاضر اخلاق را تنها عامل یا اساسی‌ترین عامل تحولات به حساب نمی‌آورد، بلكه می‌توان گفت كه همه‌شان اخلاق را بعنوان عاملی اساسی در كنار دیگر عوامل، كه گهگاه نیز می‌تواند مهمترین عامل باشد، در نظر می‌گیرند. برخی از آنان نظرات خود را به صورت استدلال منطقی و برخی دیگر در قالب تجزیه و تحلیل شرایط خاص تاریخی ابراز می‌كنند. در این مقاله تلاش خواهد شد نظرات «ماكس وبر»، «امیل دوركهايم» و «يورگن هابرماس» در این مورد بررسی گردد و سپس بر اساس استدلال‌های آنان خطوط كلي يك تئوری درباره رابطه اخلاق با وضع اقتصادی، اجتماعی و سیاسی جوامع مدرن ترسیم شود.

ماكس وبر

این باور كه «وبر» در طول عمر روشنفکری خویش در حال دیالوگ و تقابل نظر با «ماركس» بوده، به احتمال زیاد گزاره‌گویی در مورد نقش و تأثیر اندیشه‌های «ماركس» در تكامل فكري «وبر» خواهد بود. با این حال، «وبر» بعنوان يك جامعه‌شناس بورژوا و محافظه‌كار، علاقه داشت بر آنچه نقایص اندیشه ماركس به حساب می‌آورد انگشت‌گذارد و يك دید جامع‌تر و درست‌تر نسبت به ساختار جوامع بشری و تحولات آنها به دست آورد. به هر رو، «وبر»، كمتر به نقد اهمیت آنچه ماركس اجزاء اساسی ساختار جوامع مدرن یا عوامل اساسی تحولات آنها می‌داند می‌پردازد، بلكه سعی می‌كند به اهمیت اجزاء و عواملی اشاره كند كه به گمانش از دیدرس ماركس دور افتاده است.^۱ اخلاق، درست یکی از همین اجزاء و عوامل است.

مطالعات وسیع و عمیق «وبر» درباره مذهب، نكته‌ای شناخته شده در تاریخ تفكر مدرن غربی است. او این مطالعات را از آن رونجام داده كه به میزان تأثیر مذاهب گوناگون در تفكر و زندگی اجتماعی انسانها در جوامع و تمدنهای مختلف بی‌ببرد. مطالعات وی تمام مذاهب مهم جهان را از ادیان الهی سه‌گانه یهودیت، مسیحیت و اسلام گرفته تا مذاهب غیر الهی كنفسیوسی، بودائی و هندو دربرمی‌گیرد. خصوصیت اصلی مطالعات، مقایسه‌ای بودن آنهاست. مذاهب یاد شده با هم مقایسه می‌شوند تا معلوم گردد چگونه بر تفكر و اعمال انسانها اثر گذاشته‌اند. «وبر» را كاری به تأثیر باورهای مذهبی انسانها در مورد عوامل ماوراءالطبیعه، در زندگی روزانه‌شان نیست. او عقیده مذهبی را آنگونه عقیده‌ای می‌داند كه تا بدان حد عقلانی شده باشد كه نقش عوامل ماوراءالطبیعه را در گردش امور نفی كند و روند حوادث طبیعی و اجتماعی را بر اساس قوانین از پیش تعیین شده الهی یا كیهانی تبیین نماید. او تأثیر مذهب را، در زندگی روزانه انسانها، بر مبنای اثری كه قواعد اخلاقی يك مذهب بر تفكر و كنش انسانها دارد می‌سنجد.^۲ انسانها به گمان «وبر» كنش‌های فردی و متقابل خود را در برابر دیگران بر پایه هنجارها و ارزشهای اجتماعی حاكم پیش می‌برند و این ارزشها و

اقتصادی و اجتماعی می‌کرد.

عملکرد یکدیگر نیاز دارند. بدین دلیل و همچنین به دلیل وجود تفاوت‌های موجود در زندگی افراد، وجدان اجتماعی جوامع مدرن مجردتر و عمومی‌تر از وجدان اجتماعی جوامع پیشامدرن می‌شود. هنجارها و ارزشهای اجتماعی هرچه بیشتر عام و مجرد می‌گردد، تجرید و عمومیت گسترش یافته هنجارها و ارزش‌ها، آزادی بیشتری را برای افراد در تصمیم‌گیریهای معین پیش می‌آورد.^{۱۰}

از دید «دورکهایم»، آزادی و خودسامانی فرد در جوامع مدرن با خودخواهی و خودمداراندیشی انسان یکی نیست. آزادی فرد مدرن در چارچوب عینیت یافته هنجارهای اجتماعی معنی دارد. انسان تا آنجا مجاز است کنشهای خویش را انتخاب کند که حدود و مرزهای مجرد و عمومی وجدان اجتماعی را زیر پا نهد. او موظف و مقید است که در کردارش منافع گروه یا جامعه‌ای را که بدان تعلق دارد ارج گذارد. اما خودخواهی و خودمداراندیشی آنگاه شکل می‌گیرد که انسان در چارچوب منافع شخصی بدون تکیه بر وجدان مشترک اجتماعی و بدون توجه به منافع گروهی و اجتماعی دست به عمل می‌زند. اینگونه اعمال اگر بوسیله اشخاص گوناگون پی‌درپی رخ دهد، نشان از آن دارد که جامعه نتوانسته است در پرتو وجدان مشترک اجتماعی منافع جمعی و مشترک اعضای خود را به صورت هدف کنشهای همه افراد درآورد.

به تشخیص «دورکهایم»، خارج از چارچوب یگانگی اجتماعی، زندگی برای فرد، ملال‌آور و بیمارگونه می‌شود. کسانی که بیش از همه به منافع خود می‌اندیشند و به سختی می‌توانند در همگامی با دیگران زندگی کنند، زودتر روی به بزهکاری و خودکشی می‌آورند. نیروئی که دیگران را به سوی عشق و شور زندگی معمول و مرسوم روزه می‌دهد، در این افراد وجود ندارد. منافع شخصی در این وجه، یعنی جدا شده از منافع اجتماعی، زندگی روزانه انسانها را که شدیداً اجتماعی است مختل می‌گرداند.^{۱۱}

هر جامعه‌ای که نتواند منافع مشترک و جمعی اعضای خود و همبستگی اعضایش را به صورت وجدان اجتماعی، چه از راه اعتقادات شخصی درونی شده و چه بوسیله قواعد و هنجارهای دستوری بیرونی، الگوی کنش اجتماعی انسانها گرداند، زندگی باشندگانش را با مشکلات عدده‌ای روبرو می‌سازد. این، هشدار جدی «دورکهایم» در مورد همبستگی اجتماعی در جوامع است. وی تأکید می‌کند که جامعه مدرن باید به همبستگی اجتماعی اهمیت دهد و آنرا در برابر عواملی که بر ضدش کار می‌کنند، همچون آزادی فرد و مجاز بودن انسان به پی‌گیری منافع شخصی در حوزه فعالیت اقتصادی، مقاوم سازد.^{۱۲} جامعه‌ای که نتواند این مهم را تحقق بخشد اعضایش را بدون آرایش دفاعی در مقابل آسیبهای روانی - اجتماعی رها می‌کند.

آن بخش از قواعد اخلاقی وجدان اجتماعی که به همبستگی اجتماعی اشاره دارد، و از این رو «دورکهایم» مهمترین اجزاء قواعد اخلاقی می‌داندشان، از خودگذشتگی، یعنی ترجیح منافع جمع بر منافع شخصی است. کمتر جامعه‌ای است که نخواهد اعضایش از این اصل اخلاقی پیروی کنند.^{۱۳} استحکام یگانگی و حتی وجود فیزیکی جوامع بدان بستگی دارد که باشندگان آنها تا چه اندازه حاضرند در خدمت حفظ و دوام از منافع شخصی خود بگذرند. جنگ خارجی، بلایای طبیعی و نزاع درونی گروههای متخاصم را یک جامعه نمی‌تواند از سر بگذراند مگر آنکه اعضایش فداکاری کنند. در مواقع عادی نیز افراد مختلف دچار مشکلات سخت می‌گردند و برای حل آنها نیازمند مساعدت دیگران می‌شوند، مساعدتی که چه بسا باید بدون چشمداشت پاداش معینی انجام گیرد. شخص (هر فرد عالی) نیز اگر نخواهد با چشم‌پوشی از

«وبر» اذعان دارد که هم درخاورمیانه و هم در چین و هند، امکان شکل‌گیری و تکامل اقتصاد مدرن عقلانی وجود داشته و شرایط اقتصادی و اجتماعی برای تحقق این امر در این تمدنها موجود بوده است. البته روحیه سودجویی نیز در انسانهای ساکن این مناطق یافت می‌شده است. آنچه غایب بوده، و از نظر «وبر» غیابش نقشی کلیدی بازی کرده، زندگی جماعتی شهری و در اصل حاکمیت اخلاق بر زندگی روزمره انسانها بوده است.^{۱۴} (راستی در غیاب روابط بازرگانی‌ای که تحت نظارت قواعد اخلاقی باشد، چگونه می‌توان به تجارت و سرمایه‌گذاری پرداخت؛ و چگونه در زمانی که انسانها به سودجویی شتابزده علاقمندند و درصدد ارضای هوئی و هوس‌های لحظه‌ای خود هستند، مؤسسات بازرگانی بزرگ مدرن می‌تواند شکل گیرد؟) ثبات شرایط، اعتماد متقابل و حسن تعاون لازم در این تمدنها وجود چشمگیری نداشته تا بر مبنای آن فعالیت وسیع اقتصادی سازماندهی گردد.

امیل دورکهایم

درحالی که برای «وبر» سرمایه‌داری مدرن عقلانی و در نتیجه ساختار مدرن اقتصادی پدیده‌ای برخاسته از باورهای اخلاقی انسانهاست، برای «امیل دورکهایم» یگانگی اجتماعی جوامع بشری هویتی اخلاقی دارد. داوری تنوریک دورکهایم چندان بیچیده نیست: جامعه پدیده‌ای اخلاقی است. اگر جامعه مرکب از افرادی است که با امیال و خواستههای گوناگون در یک کل همگون و متجانس گرد آمده‌اند، باید نیروئی در کار باشد که آنان را به سمت یگانگی و اخوت سوق دهد. این نیرو اخلاق است.^{۱۵}

به باور «دورکهایم»، اخلاق هستی قائم به ذاتی ندارد. اخلاق در شکل هنجارهای اجتماعی یا به بیان دقیقتر وجدان مشترک اجتماعی بر ذهن انسانها حاکمیت دارد. وجدان اجتماعی نیز عنصری اصیل و خودسامان نیست. پدیده اساساً قائم به ذات، جامعه است. وجدان اجتماعی و اخلاق ادواتی کاربردی است. جامعه برای حفظ یگانگی و قوام خود وجدان مشترک اجتماعی را به کار می‌گیرد. بوسیله وجدان اجتماعی در شکل قواعد اخلاقی از افراد خواسته می‌شود از امیال و خواستههای شخصی خود دست بردارند و در همراهی با خواست و میل جمع زندگی کنند. وجدان اجتماعی گاه درونی شده و به صورت بخشی از خواستها و امیال ما عمل می‌کند و گاه به صورت قواعد و فرامینی اجباری که ما را از بیرون کنترل و هدایت می‌کند درمی‌آید.^{۱۶}

وجدان مشترک اجتماعی در روند حرکت تاریخی تحول می‌یابد. «دورکهایم» با بررسی تکامل پدیده همبستگی اجتماعی این تحول را توضیح می‌دهد. وی از دوگونه همبستگی اجتماعی سخن می‌گوید: همبستگی اجتماعی مکانیکی و همبستگی اجتماعی ارگانیک (اندامی).

همبستگی اجتماعی جوامع پیشامدرن از نظر «دورکهایم» مکانیکی است، از آن رو که افرادی که حرفه و شکل زندگی مشابه دارند به صورت مکانیکی یک کل همبسته را می‌سازند. همبستگی اجتماعی جوامع مدرن از آن رواندانی است که افرادی را به هم مرتبط می‌سازد که، چون دارای حرفه و شکل زندگی متفاوت هستند، برای ادامه زندگی شدیداً به یکدیگر وابسته‌اند. همبستگی مدرن، به علت اندامی بودن، همبستگی مستحکمتری است؛ به دیگر سخن، همه به وجود یکدیگر و حرفه و

منافع غیر پایه‌ای و فرعی پیش رفت، امری متغیر و تاریخی است. به دیگر کلام، تأویل و تبیین و درجه‌بندی اهمیت نیازها و منافع، امری متغیر و تاریخی به شمار می‌آید. درست در همین جا، «هابرماس» بحث خود را در مورد اخلاق مطرح می‌سازد. وی توضیح می‌دهد که تأویل نیازها و منافع بر مبنای هنجارهای اخلاقی انجام می‌شود. هنجارهای اخلاقی است که به افراد نشان می‌دهد چه نیازها و منافع را مقدم دارند و آنها را در چه حد و میزانی جستجو کنند.^{۱۶} چون اعضای یک جامعه مجموعاً از یک رشته هنجارهای اخلاقی پیروی می‌کنند، یگانگی لازم برای کنش متقابل و هماهنگی با یکدیگر از این طریق به دست می‌آید که هیچ فردی نیازها و منافع را دنبال نکند که کنش متقابل و هماهنگی مطرح از عهده برآوردن آن بر نیاید.

هنجارهای اخلاقی جوامع، از نظر «هابرماس»، پدیده‌هایی تحول‌یابنده است و درست همین ویژگی است که، بعنوان عاملی در میان عوامل دیگر، تغییر در تأویل و تبیین نیازها و منافع را دامن می‌زند. هرچه به مجموعه دانستنی‌های موجود در جامعه (در ذهن و عمل اعضایش) افزوده می‌شود، افراد جامعه مهارت و دانش بیشتری در حوزه‌های گوناگون زندگی، از تولید مایحتاج مادی زندگی و چگونگی سازماندهی کار تا احکام اخلاقی برای پیش بردن یک زندگی اجتماعی منظم و مرتب به دست می‌آورند. هنجارهای اخلاقی نیز در راستای رشد و تکامل مهارت و دانش تکامل می‌یابد. به زعم «هابرماس»، تکامل هنجارهای اخلاقی در جهت مجردتر شدن، عمومی‌تر شدن و جهانشمول‌تر شدن این هنجارها رخ می‌دهد.^{۱۷}

تکامل هنجارهای اخلاقی زمانی به اوج می‌رسد که وجدان فرد در راستای اصولی اخلاقی که جهانشمول، همگن و از نظر منطقی مرتبط با یکدیگر است، دست به تصمیم‌گیری و کنش بزند. در این هنگام اصول اخلاقی مجرد و غیر معین است، هیچ تصمیم و کنش خاصی را تجویز نمی‌کند. بطور اساسی این اصول عبارت است از: عدالت جهانشمول، تساوی حقوق انسانها و احترام به حرمت و ارزش هر انسان بعنوان یک شخص معین. به نظر «هابرماس»، در دوران مدرن است که جامعه بشری امکان دسترسی به چنین اصول اخلاقی را می‌یابد.^{۱۸}

برقراری این اصول اخلاقی، از دید «هابرماس»، ریشه در شکل‌گیری خودسامانی فرد و گسترش آزادی و دموکراسی جهانشمول دارد. تنها فرد خودسامان است که می‌تواند بر مبنای اصول و هنجارهایی مجرد و عمومی تصمیم بگیرد و عمل کند. شخص باید دارای شایستگی و توانایی لازم باشد تا بتواند رأساً تصمیم معینی را بر مبنای اصولی مجرد و عام اتخاذ کند. در عین حال اگر در جامعه آزادی و دموکراسی برقرار نباشد هیچ کس نمی‌تواند بر اساس تفسیر شخصی خود از اصولی مجرد و عام دست به تصمیم‌گیری و عمل بزند. حدود و مرزهای تعیین شده یک جامعه بسته و غیر دموکراتیک جلوی این کار را خواهد گرفت.

اما آیا در جوامع مدرن، خودسامانی فرد و آزادی و دموکراسی رشد و گسترش یافته، یگانگی و همبستگی اجتماعی را تهدید نمی‌کند؟ «هابرماس» هوشیاری بسیاری در مقابل این تهدید از خود نشان می‌دهد. وی از این نکته کاملاً آگاه است که اگر افراد خودسرانه و جدا از هم تصمیم بگیرند و عمل کنند و آزادی و دموکراسی به هر کس اجازه دهد که شیوه زندگی خاص خود را پیش ببرد، یگانگی و همبستگی اجتماعی با مشکلات عمده‌ای روبرو خواهد شد. «هابرماس» از این حد نیز بیشتر می‌رود و این نکته را به بحث می‌گذارد که در غیاب یگانگی و همبستگی اجتماعی، خودسامانی فرد و آزادی و دموکراسی نیز رو به زوال می‌گذارد.^{۱۹} در جامعه‌ای آکنده از تصمیمات و اعمال مجزاً و بیربط به

منافع خود منافع جمع را مقدم دارد، با بروز ناموزونی در زندگی شخصی‌اش، از شکست گرفته تا موفقیت، انگیزه برای ادامه یک زندگی فعال را کم می‌آورد و به دام آسیبهای روانی-اجتماعی می‌افتد. چرخه استدلال دورکهایم را بطور خلاصه چنین می‌توان جمع‌بندی کرد: یگانگی اجتماعی، همان همبستگی اجتماعی اعضای یک جامعه است. هرچه همبستگی اجتماعی یک جامعه نیرومندتر باشد، امکان پیش آمدن مشکلات اجتماعی و بروز آسیبهای روانی-اجتماعی نزد اعضای آن کمتر است. همبستگی اجتماعی از راه حاکمیت وجدان مشترک، متشکل از مجموعه‌ای از هنجارهای اجتماعی، بر فکر و کنش اعضای یک جامعه تأمین می‌گردد. هنجارهای وجدان مشترک اجتماعی جوامع مدرن تجرید یافته‌تر و عمومی‌تر از هنجارهای وجدان مشترک جوامع سنتی است و امکان آزادی عمل به انسانها می‌دهد. پایبندی به اخلاق، بعد اصلی هنجارهای اجتماعی را می‌سازد و مهمترین قاعده اخلاقی هنجارهای اجتماعی گذشتن از منافع شخصی و دنبال نمودن منافع جمعی است. هرچه حاکمیت وجدان مشترک اجتماعی نیرومندتر باشد و فرد آماده‌تر برای گذشتن از منافع شخصی، به همان اندازه یگانگی اجتماعی عمیقتر و مستحکم‌تر خواهد بود.

یورگن هابرماس

برای «یورگن هابرماس» مبحث اخلاق در جامعه‌شناسی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. به باور وی، شناخت زندگی اجتماعی بدون شناسایی نقش عنصر اخلاق در تنظیم روابط انسانها با یکدیگر امکان‌پذیر نیست. آنچه به زندگی هویتی اجتماعی می‌دهد، و عمده کنشهای ما را کنشهایی اجتماعی می‌گرداند، فقط آن نیست که انسانها با در نظر گرفتن ضمنی خواستها و امیال دیگران به کار و کوشش مشغولند، بلکه به تأکید «هابرماس»، اساساً ریشه در ارتباط متقابل انسانها و هماهنگی شان در کار و فعالیت‌های دیگر دارد.^{۱۴} ارتباط متقابل و هماهنگی با دیگران را نمی‌توان بر اساس خواستهای شخصی پیش برد؛ هنجارهایی باید برای تنظیم روابط وجود داشته باشد که افراد را از خدشه‌دار ساختن ارتباط و هماهنگی برحذر دارد. این هنجارها که افراد را از منافع شخصی و آنی دور می‌سازد و آنان را در ارتباط با منافع کلی و مجرد دیگران قرار می‌دهد، هنجارهایی اخلاقی است.^{۱۵}

در شیوه بدوی و قبیله‌ای زندگی، انسانها خودبخود در یک پروسه کنش متقابل و زندگی هماهنگ با یکدیگر شرکت می‌جویند. نیازهای زندگی روزمره، احساس نزدیکی به یکدیگر و تأثیر سنتها، انسانهای درگیر در این شیوه زندگی را به هماهنگی می‌کشاند. اما زمانی که این شیوه زندگی رو به زوال می‌گذارد و زندگی در گروه کوچک قبیله‌ای جای خود را به زندگی در گروه بزرگ قومی یا شهر می‌دهد، شرکت افراد در پروسه کنش متقابل و زندگی هماهنگ بستگی به توان این پروسه در جهت رفع نیازها و منافعشان دارد. کنش متقابل و هماهنگی فعالیت‌های افراد گوناگون نمی‌تواند تنها با اتکای به زور تحقق یابد؛ انسانها خود باید با انگیزه شخصی بطور فعال در آن شرکت جویند. به همین خاطر، هر نوع نظم اجتماعی یا شیوه زندگی فرا-بدوی باید خود را از نظر برآوردن نیازها و منافع اعضایش مشروع جلوه دهد.

نیازها و منافع انسانها، از نظر «هابرماس»، عناصری خودسامان، ثابت و غیر تاریخی نیست. نیازها و منافع پایه‌ای ما در طول تاریخ همواره همانند بوده‌اند، اما اینکه کدام بخش از این نیازها و منافع مقدم بر بقیه است و چگونه و تا چه حد باید برآورده شود و تا کجا باید در تأمین نیازها و

تعمیق یگانگی و همبستگی اجتماعی پیشروی کرده‌اند.

در آموزشهای «وبر»، «دورکهایم» و «هابرماس» توافق شگرفی در مورد نقش اخلاق در زندگی مدرن، ملاحظه می‌شود. هر سه تأکید دارند که آنچه را امروزه بعنوان شرایط شکل‌گیری یک زندگی اجتماعی خوب و سرشار از رفاه می‌شناسیم، یعنی اقتصاد عقلانی مدرن، یگانگی و همبستگی اجتماعی و آزادی و دموکراسی، برپایه اعمال و فعالیت‌های شکل گرفته که توسط هنجارهای اخلاقی هدایت و رهبری شده و می‌شود. همچنین، تنها هنگامی که به اخلاق نقش بیشتری در هدایت و رهبری اعمال و فعالیت‌ها داده شود امکان برقراری اقتصاد عقلانی مدرن، تعمیق همبستگی و یگانگی اجتماعی و گسترش آزادی و دموکراسی پیش می‌آید. این آموزش‌ها را می‌توان در این اصل جمع‌بندی کرد که اخلاقی شدن هر چه بیشتر زندگی اجتماعی، نقشی مهم و اساسی در برقراری آنچه ما جنبه‌های مثبت زندگی مدرن به حساب می‌آوریم داشته و دارد.

اما امروزه ممکن است این آموزش‌ها مسخره به نظر آید. آیا می‌توان در مورد جوامع جهان سوم گفت که یکی از شرایط اصلی برقراری اقتصاد مدرن عقلانی در آن جوامع اخلاقی تر شدن هر چه بیشتر زندگی اجتماعی است؟ آنهم درست در زمانی که نظام جهانی سرمایه‌داری، در چارچوب یک تقسیم کار بین المللی، ساختار اجتماعی - اقتصادی این جوامع را عینیت می‌بخشد؟ این اندیشه، که از هم گسیختگی جوامع متفاوت (پیشرفته و درحال پیشرفت) کنونی را می‌توان با اخلاقی کردن کنش‌های متقابل افراد وابسته به این جوامع از بین برد، برای چه کسی جدی جلوه می‌کند درحالی که همه می‌دانیم سازمانها و نهادهای خاص قدرتمندی، بدون آنکه افراد زیادی در پروسه کنترل و هدایت آنها دخالت داشته باشند، منافع خود را در تقابل و تنازع با منافع دیگران دنبال می‌کنند. و آیا عجیب نیست که بگوئیم با شرکت در پروسه گفت‌وگو و بحث همگانی، می‌شود دموکراسی و آزادی را بسط داد، آنهم در زمانی که می‌دانیم نه اشخاص معمولی بلکه ارگان‌های همچون رسانه‌های عمومی و نهادهای قدرت سیاسی هدایت گفت‌وگوها و بحث‌های عمومی و همگانی ما را در دست دارند؟

بدون شك اخلاق نمی‌تواند به تنهایی بعنوان يك عامل و نیرو، نقش کلیدی و مهمی در برابر نیروهای بازدارنده تحول اجتماعی ایفا کند. اما کنش و عمل اخلاقی چنان توانی دارد که در کنار دیگر عوامل مهم و اساسی اهرمی برای تحول و تغییر جهان گردد. هیچ عاملی، چه اخلاق یا خرد و چه یک نیروی مادی مانند فشار و مبارزه یک گروه معین اجتماعی به تنهایی نمی‌تواند از عهده دامن زدن به تحولات پایه‌ای اجتماعی برآید؛ عوامل گوناگون در کنار هم، یکدیگر را تکمیل می‌کنند و تغییرات و تحولات گسترده‌ای را رقم می‌زنند. در جهان امروز در برابر تمام عناصر و نیروهای که در حفظ ایستایی و رکود سیستم اقتصادی، از هم گسیختگی اجتماعی و استبداد و تام‌گرایی نقش دارند و فعّالند، عناصر و نیروهای نیز در جهت معکوس درکارند. نظام اقتصادی جهانی درحال از هم پاشیدن است، نسبی‌گرایی درحال رشدی بر ذهن انسان‌ها حاکم گردیده و این به همه اجازه می‌دهد که تا حدی شیوه‌های زندگی گوناگون را بدون مشکل بپذیرند و جنبش دموکراسی طلبی، در ابعاد گوناگون، در همه جای جهان حضوری زنده و فعال دارد. پرسش اساسی اینست که آیا اخلاق در شکل کنش اخلاقی می‌تواند در کنار این عوامل و نیروها عامل مهمی در پیشروی جوامع متفاوت مدرن به سوی یک نظام اقتصادی فعال، بویا و متکی بر تقسیم ثروت نسبتاً عادلانه، جامعه‌ای باز و همبسته و یک ساخت سیاسی آزاد و دموکراتیک باشد؟

آموزش‌های «وبر»، «دورکهایم» و «هابرماس» پاسخ مثبتی را به این

یکدیگر و مملو از شیوه‌های زندگی متفاوت و گاه متخاصم، از یکسو هیچ کس را امکان دست‌یابی به خودسامانی نیست و از سوی دیگر زمینه دخالت افراد در امر تصمیم‌گیری مشترك اجتماعی و تحقق دموکراسی پیش نمی‌آید. انسان‌ها خودسامانی فردی را در جوامعی به دست می‌آورند که اعضای خودسامانی یکدیگر را براساس ارزش‌های مشترك مورد شناسایی و پذیرش قرار دهند و آزادی و دموکراسی جهانشمول زمانی حاصل می‌شود که یک سیستم اجتماعی به درجه بالائی از ادغام اجتماعی (و در نتیجه همبستگی اجتماعی) و بهره‌مندی از ارزش‌های مشترك دست یافته باشد.

باسخ «هابرماس» به پرسش یا مسئله فوق پیچیدگی خاصی دارد. او توضیح می‌دهد که هنجارهای اخلاقی مرسوم در جهان مدرن در هر پروسه گفت‌وگو (دوگویی و چندگویی) و تبادل نظر یا بحث اشخاص متفاوت با یکدیگر به کندی وجود دارد. هر گفتگو یا بحث آزاد و غیر محدود، به پاور «هابرماس» بر این پایه رخ می‌دهد که افراد شرکت‌کننده در آن نظرات خود را، هرچه باشد ابراز دارند و این نظرات را، در صورت لزوم، در یک پروسه پرسش و نقد تغییر دهند و در پایان به گونه‌ای تفاهم برسند. کمتر گفتگو و بحثی در شرایطی آزاد و غیر محدود صورت می‌گیرد، اما بی‌گمان هیچ یک از ما داوطلبانه در گفتگویی شرکت نمی‌جوئیم که در آن امکان طرح و ابراز نظر اتان وجود نداشته باشد. همچنین اگر بدانیم با سخن گفتن بر فکر و کنش کس دیگری اثر نمی‌گذاریم، گفتگو و معاوره با دیگران برایمان بی‌معنی و کاری بیهوده می‌شود. با سخن گفتن، در واقع به گونه‌ای خودسامانی فردی و دخالت در پروسه تصمیم‌گیری همگانی را تحقق می‌بخشیم.^{۲۰} اصول و هنجارهای اخلاقی جهان مدرن در قواعد پیشبرد یک گفت‌وگو مستتر است و «هابرماس» تأکید می‌کند که گسترش دامنه خودسامانی فردی و آزادی و دموکراسی با این شرط تأمین می‌شود که افراد هر چه بیشتر در پروسه گفت‌وگو و بحث آزاد شرکت جویند و به تفاهم و همبستگی با یکدیگر برسند.

قواعد پیشبرد گفت‌وگو که شخص گوینده را به پذیرش و عملی ساختن آزادی و گفت‌وگو نامحدود می‌کشاند، قواعدی اخلاقی است.

«هابرماس» آنها را اصول اخلاق گفت‌وگویی می‌داند و عبارتند از:

۱- هر شخص توانا به سخن گفتن و انجام کنش، مجاز به شرکت در گفت‌وگو است؛

۲- الف) هر کس مجاز است هر گزاره و حکمی را مورد سؤال قرار دهد؛

۲- ب) هر کس مجاز است هر گزاره و حکمی را (که می‌خواهد) در گفت‌وگو طرح کند.

۲- ج) هر کس مجاز است گرایشها، امیال و نیازهایش را بیان نماید.

۳- هیچ گوینده‌ای را نمی‌توان به زور، چه درونی و چه بیرونی، از اعمال حقوق بیان شده در بندهای ۱ و ۲ بازداشت.^{۲۱}

پیروی از اخلاق گفت‌وگویی، به نظر «هابرماس»، می‌تواند جهان مدرن را از مشکل از هم گسیختگی و عارضه فردیت خودخواهانه برهاند. لزومی ندارد که اشخاص آگاهانه اخلاق گفت‌وگویی را به کمال در پروسه بحث و گفت‌وگو به کار گیرند؛ کافی است در گفتگوها و بحث‌های هر چه آزادتر و غیر محدودتر با آزادی ذهن و سعه صدر شرکت جویند تا اصول اخلاقی گفت‌وگویی هر چه بیشتر به کار رود. هرچه انسان‌ها مشکلات خود را بیشتر از راه گفتگو و تبادل نظر با یکدیگر حل کنند، به همان اندازه بیشتر اخلاقی زندگی کرده‌اند و به همان اندازه در استقرار اصولی چون خودسامانی فردی، ارج نهادن به یکدیگر بعنوان یک شخص معین، شناسایی و اهمیت دادن به نظرات طرف مقابل و کسب تفاهم و توافق و در نتیجه

حل مشکلات و ناهنجاریها سوق خواهد داد. شاید نتوان تورم، بیکاری، تناقض و نزاع بین شیوه‌های مختلف زندگی و استبداد و تام‌گرایی سیاسی را با حربه قواعد اخلاقی از بین برد، اما جامعه‌ای که افراد آن حاضر باشند از خودگذشتگی نشان دهند و هماهنگ با دیگران میزان مصرف و فعالیت تولیدی خود را کنترل کنند، بهتر از جوامع دیگر از پس مشکل تورم و بیکاری برمی‌آید. جامعه‌ای که باشندگان آن حق هر کس را در تعیین شیوه خاص زندگی خود بپذیرند، آسان‌تر از دیگر جوامع از پیش آمدن مشکل تناقض و نزاع بین شیوه‌های مختلف زندگی جلوگیری خواهد کرد. و در جامعه‌ای که همه مردم به حقوق سیاسی خود واقفند، تسلط بر خود و اعتماد به نفس دارند، حرمت شخصی خود را پاس می‌دارند و در گفتگوهایشان به راستگویی اهمیت ویژه‌ای می‌دهند، مشکل استبداد و تام‌گرایی کمتر از جاهای دیگر امکان بروز می‌یابد. این نکته را نیز نباید نادیده گرفت که هنجارهای اخلاقی معیاری را عرضه می‌کند که با آن می‌توان تلاشها و فعالیت‌های یکایک انسانها را در زندگی اجتماعی سنجید و نقش آنها را در بهسازی ساختار اجتماعی تعیین کرد. بدین سان، نقد جوامع و سیستمهای اجتماعی را می‌توان از رادیکالیسم بهره‌مند ساخت، یعنی به پائین‌ترین لایه ساختار اجتماعی که کنش انسانی است پرداخت و آنرا مورد بررسی و نقد قرار داد. ■

● یادداشتها ●

1. Momsen, Wolfgang. 1989. *The Political and Social Theory of Max Weber*. Cambridge: Polity Press. pp. 53-73.
2. Weber, Max. 1948. «Religious Rejection of the World and Their Directions.» pp. 325-359 in *From Max Weber: Essays in Sociology*, edited by H.H. Gerth and C. Wright Mills. London: Routledge.
3. Weber, Max 1948. «The Social Psychology of the World Religions». pp. 267-301 in *From Max Weber: Essays in Sociology*.
4. Ibid., 290-291.
5. Weber, Max. 1958. *The Protestant Ethic and the Spirit of Capitalism*. New York: Charles Scribner's Sons. pp. 21-22.
6. Münch, Richard. 1988. *Understanding Modernity*. London and New York: Routledge. p. 244.
7. Ibid., 234-235.
8. Lukes, Steven. 1973. *Émile Durkheim, his life and Work*. Harmondsworth: Penguin Books. pp. 21-22.
9. Ibid., 4-8 and 22-24.
10. Durkheim, Emile 1984. *The Division of Labor in Society*. New York: The Free Press. pp. 31-87.
11. Durkheim. 1951. *Suicide*. New York: The Free Press. pp. 212-213.
12. Ibid., 361-392.
13. Lukes, op. cit. p. 23.
14. Habermas, Jürgen. 1979. *Communication and the Evolution of Society*. London: Heinemann. pp. 95-98.
15. Mc Carthy, Thomas. 1978. *The Critical Theory of Jürgen Habermas*. Cambridge: Polity Press. p. 373.
16. Habermas, op. cit. pp. 69-94.
17. Ibid., 86-90.
18. Mc Carthy, op. cit. pp. 325-330.
19. Habermas, Jürgen. 1992. *Autonomy and Solidarity (interviews with Habermas)*. London: Verso. p. 146.
20. Habermas. 1987. *The Philosophical Discourse of Modernity*. Cambridge: Polity Press. pp. 322-326.
21. Habermas. 1990. «Discourse Ethics: Notes on Philosophical Justification». pp. 60-110 in *The Communicative Ethics Controversy*, edited by S. Benhabid and F. Dalimayr. Cambridge, Ma: MIT Press. p. 86.

سئوال می‌دهد. باور این اندیشمندان بر اینست که بدون قواعد دستوری، کمتر احتمال می‌رود که انسانها در کوششهایی شرکت جویند که در رابطه مستقیم با منافع آنی، شخصی و جا افتاده آنان نباشد. اهم تغییر اجتماعی باید بر تکیه گاهی استوار گردد که تا حدی بیرون از نظم زندگی معمولی روزانه جای دارد و این تکیه گاه چیزی جز قواعد اخلاقی نمی‌تواند باشد. قواعد اخلاقی در عین حال چندان دور از دسترس انسانها نیست که امکان بهره‌گیری از آنها سخت باشد. در حوزه‌های مختلف زندگی، انسانها خود از قواعد اخلاقی پیروی می‌کنند که هرآینه این قواعد به حوزه‌های دیگر راه یابد و به دقت و سرسختی دنبال شود اثرات مهمی برجای می‌گذارد. «وبر» منشأ شکل‌گیری اخلاق پروتستانی را شیوه زندگی ریاضت‌کشانه راهبان مسیحی در دیرها می‌داند. همین راهب‌ها بودند که به نظر «وبر» زندگی را در چارچوب کار و کوشش حساب شده و عقلانی پیش می‌بردند. «دورکهایم» حس فداکاری و از خودگذشتگی را در رابطه معمولی انسانها با یکدیگر می‌بیند ولی احساس می‌کند که اگر جوامع گذشته بوسیله مراسم و جشن‌ها این احساس را در انسانها تقویت می‌کردند، جوامع جدید باید از راه آموزش و پرورش این حس را پروراند و رشد دهند. «هابرماس» هنجارهای اخلاق گفتنمانی خود را از قواعد گفتگوی عادی انسانها در زندگی روزمره استنتاج می‌کند.

این اندیشمندان، هر سه تأکید دارند که هیچ تحول و تغییری یا دوام و ثباتی در وضع زندگی انسانها روی نمی‌دهد مگر آنکه انسانها با اعتقاد به این که می‌بایست شیوه کنش و زندگی خاصی را در پیش گیرند خود آنرا متحقق سازند یا حفظ کنند. شرایط اقتصادی - اجتماعی، مستقیماً و بدون ارتباط با شرایط ذهنی انسانها تحول و تغییری را موجب نمی‌شود. چنان که دیدیم، وضع ذهنی را می‌توان با قواعد دستوری اخلاقی مستقیماً متأثر ساخت. در نتیجه، تحول اقتصادی - اجتماعی و سیاسی بدون بهره‌گیری از پویائی عامل اخلاقی امری کم‌وبیش امکان‌ناپذیر است.

اخلاقی که از پس این کار برمی‌آید، هرچند از هنجارهای اساسی یگانه، مجرد و عامی برخوردار خواهد بود، در شکل معین و مشخص می‌تواند در جاهای مختلف و حوزه‌های گوناگون زندگی متفاوت جلوه کند و دارای سرچشمه‌های چندگانه باشد. هنجارهای اساسی این اخلاقی، پذیرش حقوق مساوی همه انسانها، احترام به حرمت شخصی یکایک انسانها، پایداری در انجام وظایف مدنی، همبستگی با و از خودگذشتگی برای دیگران و راستگویی و درستکاری است. هرچند این هنجارها سرچشمه‌های متفاوتی دارند، اما کاملاً به یکدیگر مرتبط هستند. برخی از آنها را می‌توان از قواعد گفتگوی روزمره استنتاج کرد، برخی را از روابط ما با کسانی که به گونه‌ای عمیق و شدید به آنان نزدیکیم و برخی دیگر را از انتظاراتمان از کسانی که از دور و با فاصله با ما در ارتباطند.

اگر راستگویی و پذیرش حقوق مساوی انسانها را می‌توان متعلق به گروه اول دانست، از خودگذشتگی و همبستگی به گروه دوم و درستکاری و پایداری در انجام وظایف مدنی به گروه سوم تعلق دارد. همه این هنجارها از آن رو با هم مرتبط هستند که تجرد و عمومیت آنها همه حوزه‌های زندگی را دربرمی‌گیرد. آن کس که به از خودگذشتگی برای نزدیکان خود اعتقاد دارد می‌بایست بپذیرد که چون همه افراد حقوق مساوی دارند، دیگران نیز محق هستند که از خودگذشتگی او را طلب کنند، و کسی که از دیگران انتظار درستکاری و انجام وظایف محوله مدنی را دارد، چون همه انسانها را دارای حرمت یکسان می‌داند، باید از خود نیز چنین انتظاری داشته باشد.

پذیرش این هنجارهای اخلاقی و وفاداری بدانها عرصه‌های زندگی اقتصادی، اجتماعی و سیاسی را به سوی توانمندی هرچه بیشتر برای